

متن پرسش

با سلام و عرض خسته نباشید خدمت استاد بزرگوار: بنده چند ماهی است که دیدم به زندگی عوض شده و عالم را به گونه ای دیگر می بینم. قبل از آن خیلی آدم ناامیدی بودم و فکر می کردم هر کار خوبی هم انجام بدم چون خدا توی حساب خیلی دقیقه آخر کارم جهنمه، اما خواهری دارم که سیر کتابای شمارو می خونه و خیلی با هام صحبت کرد و متدین هم هست. من نیز به حرفاش گوش دادم و از طرف دیگه یکی دو تا از کتابای شما رو که خوندم و دیدم بکل عوض شده و بعد از اینکه در خواب دیدم امام زمان (عج) آمده و من یاریشان کردم و در همان عالم خواب گفتم باید نزد فلان عالم بروم تا خوب شووم به این انسان شریف زنگ زدم و ماجرا را گفتم و ایشان هم کمک کردند و همان باعث شد جدی تر وارد مسیر سیر الی الله شوم تا اینکه خدا توفیق داد و سه ماه پیش به زیارت خانه خدا رفتم که خود بر توفیقات بنده افزود و خیلی بر من تاثیر گذاشت. استاد بزرگوار من اهل نماز صبح نیستم هر کار می کنم هم نمی تونم نماز صبح بخونم یک بار از یکی از علما صاحب نفس پرسیدم چه کنم توفیق دیدار امام زمان (عج) را داشته باشم ایشان گفتند نماز شب بخوانم نمی دانید با چه شور و شوقی نماز شب می خواندم اما نماز صبحم قضا می شد شب تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب بیدار بودم و نماز شب می خواندم اما نماز صبح نه چون می دانستم حتی اگر نماز شب نخوانم و به امید نماز صبح زود بخواهم باز هم بیدار نمی شوم برای همین با خود گفتم نباید اجازه بدم شیطان توفیق نماز شب را بگیرد برای همین هم اینکار رو کردم، تا اینکه در خصوص اینکه چه کنم نماز صبحم را بخوانم از شما پرسیدم و شما فرمودید فعلا قضاش رو بخونم تا جاش توی قلبم باز شه و دو تا کتاب هم معرفی کردید اما وقتی از همین عالم بزرگوار گفتم که من نماز شب را می خوانم و صبحم را قضا می خوانم گفت نه اینکار را نکن شما نماز صبح را بخوان نماز شب را هم اگر توانستید قبل از نماز صبح وگرنه اشکال ندارد بعد از نماز صبح بخوان، به این شکل برکات خیلی زیادی برایتان خواهد داشت. منم اولین نماز صبح و نماز شبم را خواندم و الان دو ماه است که نه دیگر نماز صبح می خوانم و نه همان نماز شب را نمی دانم باید چه کنم؟ این عالم بزرگوار شاید بر من سخت می گیرد شاید هم نه من آدم تنبلی هستم. یک بار خواب دیدم که شب تاریکی است و من با پسر از دره ی ترسناکی که پر از خار شتر هست بالا می رویم با سختی تا خودم را به نزد این عالم برسانیم شب از نیمه شب گذشته بود رسیدیم به در خانه خیلی قدیمی که این عالم در آن منزل داشتند و گویی قبل از آن مولا علی (علیه السلام) در آن سکونت داشتند وارد خانه شدیم تا ایشان را ببینیم، پسر کوچک ایشان جلو آمد و گفت حاج آقا خوابند شما بروید و وقت دیگری بیایید من هم گفتم باشد، در همان حین بالای حیاط خانه

اسبی ظاهر شد که نوری درون شکمش شروع به تابیدن کرد و تمام آن اسب نورانی شد، اسب شیهه ای کشید به نشانه اینکه این عالم خواب هستند در حیات و بالا نیام من هم با خودم گفتم من که نمی خواستم بالا بیام چرا این اسب اینچنین می کند. خلاصه برگشتم به پسر حاج آقا گفتم الان هوا خیلی تاریک است و من با این بچه کوچک خیلی می ترسم از این دره برگردم گفتم من باهاتون میام ضمن اینکه مردی هم مرا تعقیب می کرد و من از او می ترسیدم پسر راه افتاد در حالیکه عصایی در دست داشت و پیشاپیش حرکت می کرد، به دره رسیدیم این پسر عصا بر زمین می زد و همه جا روشن و سبز می شد و گل سبز می شد جالب اینکه از آن خار شترهای درشتی که در پایم فر می رفت وقتی که آنها را از پا در می آوردم به سرعت خوب می شد با کمال تعجب به پسر گاه می کردم که عصا بر زمین می زد و همه جا گلستان می شد حتی مرد غریبه ای که دنبالم بود نیز با تعجب نگاه می کرد پسر حاج آقا ضمن اینکار زیر لب می گفت ان قلت... یادم نیست دقیقا چه می گفت من هم همان را تکرار می کردم و می گفتم این است پاداش کسانی که خدا را عبادت کنند به پسر دو ساله ام که پشت سرم بود نگاه کردم به این معنی که بیا ببین وعده خدا حق است نظر شما در مورد این خواب چیست؟ استاد بزرگوار و در مورد نماز صبحم چه کنم؟ دوست ندارم حالات معنوی ام را از دست بدهم و الان هم برنامه ریزی کرده ام و کتابهای شما و استاد مطهری را می خوانم و می خواهم از این به بعد دیگر گونه زندگی کنم. با تشکر و سپاس فراوان

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: هرچه هست اگر بتوانید زود بخوابید و نزدیک آفتاب زدن، برای نماز صبح بیدار شوید و دو رکعت نماز سریع خواب آلوده بخوانید و دوباره بخوابید؛ این نسبت به نماز شب ترجیح دارد، مگر این که نتوانید و همان طور که عرض کردم در اسرع وقت نماز صبحتان را قضا کنید. موفق باشید